

جو جنگی بین ایران و اسرائیل و نقش آمریکا

در این مقاله می‌خواهم نگاهی به نکات زیر داشته باشم:

- سرانجام کشتار و نسل‌کشی فلسطینی‌ها بدست اسرائیل
- حمله اسرائیل به لبنان
- جوی جنگی بین ایران و اسرائیل
- نقش آمریکا در همه این حوادث در خاور میانه و برنامه‌های سیاست جهانی سرمایه‌مالی جهانی در این مقطع از تاریخ سرمایه‌داری
- پیروزی ترامپ در انتخابات 2024
- جنگ‌های امپریالیستی در سطح بین‌المللی، در مقابله با موفقیت گروه «بریکز (BTICS)» و افت دلار
- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پیش از پرداختن به اصل بحث، لازم است اشاره‌ای به دو دیدگاه (از میان بقیه دیدگاه‌های) موجود در میان ایرانیان خارج و داخل ایران بکنم و لااقل در حد فشرده و کوتاه، نظر خود را در باره این عقاید بیان نموده و به این امید باشم که قشر جوان، انقلابی و مبارز طبقه کارگر و ستم‌دیدگان ما راهگشای انقلاب سوسیالیستی آتی در ایران، منطقه و جهان باشند.

به عقیده من در میان تمامی نظرات موجود در چارچوب کشتار و جنگ افروزی یک سال گذشته اسرائیل، دو دیدگاه در میان ایرانیان از

همه خطرناکتر بوده است: یکی منتظر است تا اسرائیل (تو بخوان آمریکا) با دخالت نظامی در ایران، جمهوری اسلامی را سرنگون و آنان را جایگزین نماید. این طرز تفکر که عمدتاً در میان جریان‌های راست افراطی مثل هواداران رضا پهلوی و مجاهدین پیش از بقیه رواج دارد، صرفاً ریشه در منافع شخصی، طبقاتی بورژوازی و موقعیت اجتماعی داشته و اهداف پلید سرمایه‌داری وابسته در ایران را دنبال می‌کند. به بیانی ساده‌تر، رهبری این جریان‌ها در پی کسب موقعیت سیاسی خود در ایران می‌باشند. این دیدگاه از این جهت خطرناک است که با وجود تمام تبلیغات خود، به هیچ وجه قصدش رهایی‌توده عظیم فقیر و ستمدیده ایران از چنگال رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و سیاست‌های امپریالیستی سرمایه‌مالی جهانی برای رسیدن به آینده‌ای انسانی و بدون از همه‌گونه ستم طبقاتی، حقوقی و مدنی نیست، بلکه این جریان‌ها برای رسیدن به امیال سیاسی خود، حاضرند حتی مرتکب جنایات بیشتری از آنچه جمهوری اسلامی تا کنون مرتکب شده، گذشته و حلقه ستم را بر گلوی مردم جان‌به‌لب آمده ایران تنگ‌تر نمایند تا خود را مانند جمهوری اسلامی، برای چندی بر مسند قدرت نشانده و باقیمانده ثروت ایران را به تاراج ببرند. اینان از پایگاهی در ایران برخوردارند که اصلاً به انقلاب و وظیفه خود در جامعه اعتقادی ندارند. و دیگری، منتظر است که اسرائیل به ایران حمله کرده و وسیله سقوط رژیم کنونی گذشته و یا لاقول رژیم جمهوری اسلامی را تا آن میزان ضعیف کند که مردم بتوانند علیه رژیم بلند شده و آن را ساقط نمایند. این دیدگاه که ناشی از اعمال ابعاد وقیحانه سیاست‌های رژیم مانند کشتار بی‌شرمانه مخالفان رژیم، فقر مفرط و خفقان اجتماعی است، خشم مردم تحت ستم

ایران را تبدیل به آتش زیر خاکستری نموده که هر آن می توانست از درون منفجر گردد، چنانچه دارای رهبری و برنامه انقلابی می بود.

به عقیده من صرف نظر از رهبری این جریانات، دیدگاه اولی در میان قشر مرفه و نیمه مرفه جامعه، ناشی از حس ناسناژلی به زمان پیش از انقلاب است و این، در نتیجه عملکرد نزدیک به چهل و هفت سال جو سیاه سرکوب، اختناق و دیکتاتوری شدید با استفاده از قوانین قرون وسطایی جمهوری سرمایه‌داری اسلامی است که بشکلی روی شاه را سفید کرده است. متأسفانه این گونه طرز فکر عمدتاً ناشی از نداشتن تحلیل علمی و حقیقی از شرایط سیاسی روز و تاریخ سرمایه‌داری در جهان است، زیرا اگر انقلاب نمی شد و رژیم سلطنتی همچنان در ایران پایدار مانده بود و امروز مثلاً رضا پهلوی جای پدرش نشسته بود، حکومتش سه حالت بیشتر نمی توانست داشته باشد:

1. حکومت سلطنتی بسیار ضعیفی مثل حکومت بشار اسد در سوریه،
2. رضا پهلوی و دیگر عوامل دست نشانده آمریکا شرایطی که امروز در افغانستان توسط طالبان ایجاد نموده اند را به مردم تحمیل می‌کردند،
3. دولت خودکامه و اقتدارگرایی می‌داشت که در آن صورت، وضعیت با وضعیت امروز در جمهوری اسلامی فرقی نمی‌داشت. چرا؟ چون وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران همچون سایر کشورهای جهان، رابطه مستقیم با سیاست وقت سرمایه‌داری جهانی دارد؛ وضعیت هیچ کشوری را نمی‌شود به تنهایی و بدون از سیاست سرمایه‌داری جهانی بررسی کرد. لذا وضعیت سیاسی حاکم بر ایران تنها و مختص به ایران نیست، بلکه تنها ظاهر آن و ابزار سرکوب یک دولت سرمایه‌داری

متناسب با فرهنگ و تاریخ ایران است. ما در سایر کشورهای جهان هم شاهد همین دیکتاتوری و سرکوب، اما با ظاهری دیگر، غیر «اسلامی»، بوده ایم و هنوز هم هستیم، مانند کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین. مگر فرقی وجود دارد میان مثلاً سپاه با گروه های ترور در کشورهای دیگر؟ یکی با تو سری و بگیر و ببند در جامعه جو ترور و سرکوب ایجاد می کند، دیگر با اسلحه گرم به عابران پیاده شلیک کرده، آنها را دستگیر نموده و پس از تجاوز و شکنجه، آنان را کشته و جنازه آنان را بدور می ریزد و خانواده های آنها هرگز از اینکه بر آنها چه گذشته با اطلاع نمی شوند، مانند اغلب کشورهای آمریکای لاتین (مانند نیکاراگوئه) که آمریکا دائماً در حال ایجاد جوی تروریستی در آنهاست. آیا این حالت بهتر از آنچه به سر مردم ایران آمده، می باشد؟! می خواهم بگویم که در هر جای جهان که آمریکا قصد سلطه بر کشوری یا جلوگیری از پیروزی انقلابات سوسیالیستی و حتی دموکرات داشته است، سرنوشتی بهتر از آنچه در ایران بعد از انقلاب 57 پیدا شد، ایجاد نشده است. و رضا پهلوی جز از طریق سرسپردگی و بردگی امپریالیزم آمریکا از طریق دیگری نه می تواند و نه اعتقاد دارد که حکومت کند. او به تمام موازینی که جمهوری اسلامی بر آنها استوار است، اعتقاد داشته و معتقد است که باید آنها را حفظ نموده و بر جامعه تحمیل کرد. این چیزها را هم از بیانات او و هم از اوباش دور و بر او می شود به سادگی شنید. امید بستن به رضا پهلوی، در آمدن از یک چاه و افتادن به چاه دیگری است.

دیدگاه دومی اما از اولی خطرناک تر است، زیرا از طرفداران بیشتری به ویژه در میان جوانان تهیدست برخوردار است. ملت تحت

ستمی که راه به جایی ندارد و دائماً بدست عوامل رژیم دستگیر، زندانی، شکنجه و کشته یا اعدام می‌گردد؛ ملت تحت ستمی که هر روز سفره نانش با بالا رفتن ارزش دلار کوچک تر شده و در سرما و گرما باید به پشت بام اجاره ای، مترو و غار پناه ببرد؛ ملتی که در یک زندان بزرگ به نام ایران بسر می‌برد و باید تحت هر شرایطی اونیفورم زندان را به تن داشته باشد، در غیر این صورت چنان مورد حمله مزدوران رژیم قرار می‌گیرد که می‌تواند جان خود را از دست بدهد. پس بعید نیست که چنین ملتی نجات خود را در حمله اسرائیل یا آمریکا به ایران می‌بیند. این امر کاملاً قابل درک است. در تاریخ هیچ مبارزه پیروزمندانه ای در مقابل ستمگران بدون رهبری و برنامه صورت نگرفته و قیامی به پیروزی نرسیده است. و مبارزه طبقاتی اضافه بر رهبری و برنامه انقلابی، نیاز به آگاهی طبقاتی و تحلیل علمی از شرایط عینی موجود برای رسیدن به دموکراسی در انقلاب سوسیالیستی دارد. در شرایط سرکوب و خفقان امروز، رسیدن به این آگاهی و داشتن تحلیل علمی جهت پیاده کردن برنامه انقلابی پیروزمندانه کار ساده ای نیست. لذا فکر می‌کنند که شاید دشمن دشمنشان، دوستشان باشد. متأسفانه اما، در شرایط کنونی ایران و سیاست جهانی سرمایه داری، این ضرب المثل دیگر حقیقت ندارد. زیرا در درجه اول، بزرگ ترین و قهرآمیزترین روابط در نظام سرمایه داری، قهر طبقاتی است. از دید سرمایه داری، بزرگ ترین دشمن، طبقه بدون سرمایه کارگر است. کارگری که برای سرمایه دار، سود سرمایه می‌آفریند با ماشین آلاتی که کالا را تولید می‌کنند، هیچ فرقی ندارد. سرمایه دار به کارگر به چشم انسانی دیگر نگاه نمی‌کند. از دید او کارگر صرفاً بخشی از

«مخارج» تولید او است. از اینرو، در میان سرمایه‌داران، فرهنگی متفاوت با فرهنگ انسانی رواج دارد: سرمایه‌داران به کسی که مجبور است کار کند تا زنده بماند و زندگی کند، به چشم موجودی پست‌تر از خود می‌نگرند و در نتیجه، به راحتی به این طبقه از مردم آسیب می‌رسانند و یا از آسیب دیدن آنان رنج نمی‌برند. نمونه آن پیشرفت تکنولوژی در حیطه هوش مصنوعی (یا artificial "AI" intelligence) است. آنچه که کاربرد AI در صنایع نشان داده، ثابت کرده که AI را سرمایه‌داری به چند منظور خاص ایجاد نموده که جمله‌ای برای حفظ منافع و قدرت طبقه حاکم است، از جمله به عنوان ابزاری جنگی، ابزار کنترل جامعه، ابزار سرکوب. مانند استفاده از AI جهت یافتن و بعد بمباران آوارگان فلسطینی، استفاده از AI برای انهدام موشک‌های ایران به سوی اسرائیل توسط آمریکا و همپالکی‌هایش در غرب یا در منطقه، استفاده از AI برای یافتن زندانی فراری و یا بیرون آوردن سگ‌های AI به همراه پلیس در شهر نیویورک جهت آزمایش بازتاب آن بر جامعه و مانند اینها... اما مهم‌ترین اینها استفاده از ماشین‌آلات با هوش مصنوعی بجای کارگر است. این کارگر می‌تواند حرفه‌ای یا غیرحرفه‌ای باشد. مهم این است که بتوان او را با هوش مصنوعی جایگزین کرد تا از پرداخت دستمزد توسط سرمایه‌دار خودداری نموده بر سود سرمایه خویش افزود، نه اینکه زندگی را برای کارگر آسان‌تر کرد، به این صورت که هوش مصنوعی برای سبک‌تر کردن بار سنگین کار روزانه کارگر و دادن امکان زندگی انسانی‌تر به کارگر مصرف‌گردد، بلکه برای بیکار کردن کارگر و ریختن حقوق او به کاسه سود سرمایه‌دار بکار می‌رود. حال، کارگری که بیکار

می‌گردد، چگونه باید ادامه زندگی بدهد، مشکل سرمایه دار یا دولت سرمایه داری نیست. البته سرمایه داری به این بی عدالتی خود آگاه است و به همین جهت است که رابطه بین طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر قهرآمیزترین رابطه بین انسان هاست.

لذا هر اندازه هم که رابطه بین دولت های سرمایه داری در جهان خصمانه باشد و حتی به جنگ و کشتار بکشد، باز هم با یکدیگر بهتر کنار می آیند تا با طبقه کارگر. حتی زمانی که تاریخ مصرف رژیم در کشورهای پیرامونی به پایان می رسد (مانند رژیم صدام حسین در عراق) و کشورهای امپریالیستی آن را سرنگون می کنند، باز هم جو در جهت «بهتر شدن» وضع توده های تحت ستم فراهم نمی گردد، بلکه برعکس، کل کشور به نابودی کشیده شده، شرایط زندگی قرن ها به عقب برمی‌گردد (مثل افغانستان، عراق، لیبی و...). برای توده تحت ستم و فقیر جامعه‌ای که خواهان برچیدن کل سیستم سرمایه‌داری حاکم بر آن است، یک کشور امپریالیستی هرگز نمی‌تواند دوست آن باشد. به همین ترتیب، دولت سرمایه‌داری حاکم بر اسرائیل یا آمریکا هرگز نمی‌تواند دوست ملت ستمدیده ایران باشد. پس امید به اینکه اسرائیل یا آمریکا به جمهوری اسلامی حمله کند تا مردم بتوانند جمهوری اسلامی را از قدرت پایین بکشند، امیدی پوچ است که هرگز عملی نخواهد شد. زیرا اگر ایران به این صورت وارد جنگ بشود، اولاً جمعیت بسیار زیادی از مردم کشته خواهند شد و وقتی رژیم سرنگون شد، آمریکا منتظر نمی‌نشیند تا مردم نمایندگان خود را به قدرت برسانند، بلکه بلافاصله جریانی را سر کار می‌آورد که از رژیم حاکم کنونی عقب افتاده تر و خونخوارتر باشد تا مردم جرأت نکنند و فرصت نداشته باشند

سر بلند کنند. نمونه آن به وضوح در افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و... دیده می شود.

این حقیقت تاریخی را نمی شود انکار کرد که دلیل آوردن خمینی توسط آمریکا به ایران، ترسی بود که سرمایه داری جهانی از پیروزی انقلاب 57 و سرنگون شدن سلطنت در ایران پیدا کرد. انقلاب 57 در ایران، می رفت که بعد از انقلاب اکتبر 1917 در روسیه، بزرگترین انقلاب طبقه کارگر و زحمتکشان علیه رژیم های وابسته و سرمایه داری جهانی گردد. سرمایه داری جهانی همیشه از قیام های ایران می هراسید و اضافه بر این، بعد از اینکه کودتا علیه مصدق و برگرداندن محمدرضا پهلوی توسط سازمان سیا آمریکا انجام گرفت، نیروهای انقلابی و جوانان مبارز و از جان گذشته نسل های پی در پی در ایران، هرگز نگذاشتند تا دولت امپریالیستی آمریکا به دور از نگرانی از خیزش های انقلابی باشد.

در طول تاریخ مبارزات ایران، مذهب یون شیعه هم همیشه سرسپردگی خود را به دولت های امپریالیستی ثابت کرده بودند. پس در زمان سلطنت محمدرضا شاه، نه تنها دستگاه های جاسوسی تعلیم دیده سازمان سیا، مثل ساواک، فعال بودند، بلکه از یک طرف، یکی از وظایف شاه حفظ و گسترش مذهب شیعه در ایران و از طرف دیگر، خواباندن ملاها در آب نمک برای روز مبادا هم بود. از یک طرف، در دهه 1350 رشد جریانات مذهبی به شکل مدرن و به اصطلاح روشنفکرانه، مثل روی کار آوردن دکتر علی شریعتی متداول شد تا جوانان آن مقطع از تاریخ ایران را شستشوی مغزی بدهند و از طرف دیگر، خمینی در عراق در تبعید به شکل آماده باش نگهداشته شده بود تا نه بر ضد ستم

حاکم بر ایران و علیه شاه بلند شود، بلکه مردم شستشوی مغزی داده شده که جذب «اسلام مدرن» شده بودند را با گول زدن جذب نماید و انقلاب پیروزمند توده ها را به شکست بکشاند. خمینی برای پیشبرد انقلاب روی کار نیامد، بلکه برای سرکوب آن توسط آمریکا از آب نمک بیرون کشیده شد. پس حالا چطور می شود امیدوار بود که اگر رژیم در نتیجه جنگ با اسرائیل/آمریکا سرنگون گردد، وضع مردم ایران بهتر خواهد شد؟! چگونه اسرائیل یا آمریکا برای ملت تحت ستم ایران دل خواهند سوزاند و این ملت را نجات خواهند داد؟!

سرانجام کشتار و نسل کشی فلسطینی ها بدست اسرائیل

پس از 7 اکتبر 2023، شعار اسرائیل (و البته آمریکا) این بود که قصد از حمله به غزه و کرانه باختری، «نابود کردن» حماس می باشد. اما عملاً دیدیم و اخیراً مقامات اسرائیلی هم اذعان داشتند که قصد، برچیدن نسل فلسطینیان از آن سرزمین بود. در آمارهای منابع خبری امپریالیستی گزارش شده که تا کنون بیش از 43000 فلسطینی کشته شده اند، اما منابع بی طرف و حتی سازمان ملل، تعداد کشته شدگان و مرگ و میر در نتیجه حملات اسرائیل را بیش از 200 هزار نفر تخمین زده اند که شامل کسانی هم می شود که در زندان های اسرائیل جان باخته و یا بیمارانی که بر اثر نداشتن دسترسی به دارو و درمان جان خود را از دست داده و نیز آنانی که بر اثر قحطی، مرگ تدریجی را تا نفس آخر تحمل کرده اند، مثل کودکان بیگناه فلسطینی.

آنچه که تا کنون در سرزمین فلسطین رخ داده، این است که با نسل کشی و آواره کردن این مردم از خانه و کاشانه اشان، این مناطق به

دست یهودیان صهیونیستی افتاده که در اصل اهل کشورهای اروپایی و بویژه اهل ایالات متحده بوده و در حقیقت دارای دو پاسپورت می‌باشند. برای نمونه صهیونیست‌هایی که از لهجه اشان می‌توان تشخیص داد که اهل محله‌های مختلف یهودی نشین نیویورک هستند. از طرف دیگر، بسیاری از این یهودیان که در اسرائیل ساکن بودند، در طول این یک سال، بار خود را بسته و به کشور مادری خود بازگشته و یا روانه کشورهای دیگر مانند یونان شده‌اند.

لازم به گفتن نیست که جدا از تعصبات مذهبی این یهودیان، مهم‌ترین دلیل حمایتشان از اسرائیل، وضعیت خوب اقتصادی اسرائیل به شکرانه بودجه میلیاردها دلاری سالانه‌ای بوده که آمریکا به خزانه آن دولت واریز کرده است. وضع اقتصادی و شرایط زندگی این یهودیان در اسرائیل به مراتب بهتر از وضع زندگی اشان در آمریکا بوده است. اما به محض بهم ریختن شرایط سیاسی و اجتماعی همین مردم بسرعت جا را خالی کرده و وجود این را نداشتند که باقی بمانند، زیرا در باطن احساس آب و خاک نداشتند. در حالی که فلسطینی‌ها با تمام کشتاری که تحمل کرده‌اند، همواره درس مبارزه به این یهودیان و مردمان دیگر کشورها داده‌اند.

سرانجام، وضعیتی که برای دولت صهیونیستی اسرائیل داخل کشور بوجود آمده، این است که اقتصاد آن بشدت تضعیف گشته و کمبود در تمام زمینه‌ها احساس می‌شود. تنها بخشی که بر اثر حمله نظامی رشد نموده، بخش نظامی و تسلیحاتی اسرائیل است که با میلیاردها دلار از طرف آمریکا تأمین می‌شود. در غیر این صورت، اقتصاد داخلی بشدت به رکود کشیده است.

از اکتبر 2023 تا قبل از شروع جنگ با لبنان، آمریکا حدود 18 میلیارد دلار خرج تسلیحاتی اسرائیل کرده بود. علاوه بر این، حدود 5 میلیارد دلار هم خرج عملیات نظامی نیروی دریایی آمریکا با حوثی‌های یمن شده است. با این وجود، چشم اندازی از پیروزی در افق سیاسی اسرائیل به چشم نمی خورد، به جز کشتار و نسل کشی فلسطینی‌ها. اخیراً آمریکا علاوه بر وارد کردن مدرن ترین دستگاه ردیابی موشک برای مبارزه با حمله هوایی ایران، مجبور شد تا 300 سرباز را هم در اسرائیل پیاده کند. این حرکت نه تنها نشانگر ضعف اسرائیل در زمینه نیروی انسانی است، بلکه نشانگر دخالت مستقیم آمریکا در گسترش جنگ اسرائیل با کشورهای اطراف در خاورمیانه است. اساساً بدون آمریکا، اسرائیل هرگز توان مبارزه با کشورهای اطراف خود را نمی داشت. اما با حمایت مالی و نظامی آمریکا، فلسطین به ویژه نوار غزه، چنان نابود شده که از زندگی شهری در آن اثر بر جای نمانده و مقامات اسرائیلی به بلایی که بر سر غزه آورده اند، عنوان «بلای غزه» داده اند که اشاره ای است به ادامه بلایی که در سال 1948 به سر مردم فلسطین آوردند تا نسل آنها را براندازند تا بتوانند دولت متجاوز و غاصب اسرائیل را تأسیس کنند.

وزیر دفاع آمریکا ضمن بازخوانی بیانییه پنتاگون، می افزاید که نسل کشی در فلسطین (و جنوب لبنان) توسط اسرائیل، به منظور «دفاع از خود» انجام گرفته است. هیچ استدلالی به پوچی این گفته نمی باشد، اما مقامات آمریکایی به عنوان استدلال در دفاع از اسرائیل مرتب آن را تکرار می کنند.

حمله اسرائیل به لبنان

لبنان، همسایه شمالی فلسطین، خود تاریخ مبارزه ادامه داری را با اسرائیل داشته است. حمله اسرائیل به لبنان در مقطع کنونی، تازگی نداشته و سابقه تجاوز و تسخیر جنوب لبنان به سال 1982 باز می‌گردد؛ جنگی که تا سال 1985 ادامه داشت و در آن سال اسرائیل اعلام تسخیر جنوب لبنان را کرد. سلطه نظامی اسرائیل بر لبنان تا سال 2000 ادامه یافت و اساساً دلیلی بود برای بوجود آمدن حزب الله لبنان. ماهیت حزب الله لبنان را نمی‌شود با القاعده، طالبان، داعش، حماس و سایر گروهک‌هایی که امپریالیزم با پول ایجاد کرده است، مقایسه کرد. حزب الله لبنان از مردم بومی لبنان شکل گرفت تا با سلطه اسرائیل مبارزه کرده، این قدرت صهیونیستی را در جنوب لبنان براندازد. اگر حزب الله لبنان شکل نگرفته بود، اسرائیل شاید امروز کل لبنان را در تسخیر خود داشت. البته در سال 2006 اسرائیل بار دیگر به جنگ با حزب الله بلند شد. در پی این جنگ بود که داعش در منطقه بین عراق و سوریه و با کمک القاعده و گروهک‌هایی که آمریکا با پول در آن منطقه ایجاد کرد، تا لبنان پیش رفتند. حزب الله در مبارزه با این یورش امپریالیستی از سوریه و ایران کمک گرفت که خود بحثی مفصل است و این بدان معنا نیست که حزب الله لبنان از دید من جریانی انقلابی و غیر وابسته است.

در عین حال باید همواره در نظر گرفت که لبنان همیشه کشوری بسیار ضعیف بوده، زیرا همواره در صد سال گذشته تحت کنترل کشورهای امپریالیستی و استعمارگر قرار داشته است و در نتیجه دولتی بسیار ناتوان دارد. این امر در حقیقت به دوران جنگ جهانی اول بر

می‌گردد که امپراطوری های انگلیس و فرانسه منطقه لبنان و فلسطین را عملاً بین خود تقسیم کردند. لبنان مستعمره فرانسه گردید و فلسطین مستعمره انگلیس.

در این زمان، شخصی به نام تئودور هرتزل که شاهد ایجاد این مستعمرات بود، به فکر ایجاد صهیونیزم افتاد. تئودور هرتزل یهودی اتریشی-مجارستانی، در آن زمان یک خبرنگار، حقوقدان و سیاستمدار فعال بود که تشکیلاتی صهیونیستی تأسیس کرد که در آن یهودیان را به مهاجرت به فلسطین تشویق می‌کرد تا در آنجا دولت صهیونیستی برقرار کند. در «اعلامیه استقلال اسرائیل» نام او را به عنوان «پدر معنوی دولت یهود» نام برده اند. به طور خلاصه، دولت غاصب اسرائیل به این گونه شکل گرفت.

لبنان نیز به عنوان مستعمره فرانسه هرگز نتوانست استقلال خود را بدست آورد و دولتی قوی داشته باشد. با رشد امپریالیزم و جهانی شدن سرمایه، لبنان نیز مانند سایر کشورهای خاورمیانه تحت نفوذ سیاست‌های آمریکا در آمد و میدان تجاوز اسرائیل شد.

امروز حزب الله لبنان به میمنت کمک‌های مالی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران تبدیل به یک نیروی سیاسی در آن جامعه شده است و در پارلمان آن کشور یک سوم آرا را به خود اختصاص داده است. در عملیات نظامی در جنوب لبنان این میلپشای حزب‌الله است که جلوی حمله و پیشروی ارتش اسرائیل را گرفته است و ارتش رسمی لبنان عملاً نیرویی کمکی بوده و طرح‌های نظامی توسط حزب‌الله برنامه‌ریزی می‌شود. لذا سناریو به این شکل است یک دولت غاصب بشدت بنیادگرا و فاشیست به عنوان نماینده آمریکا در منطقه در حال

جنگ با یک جریان بنیادگرا و عقب افتاده دیگری است که در همین چند روز گذشته به شکست برخورد کرد و در نتیجه آن، آمریکا و فرانسه طرح آتش بس دروغین را دادند تا اسرائیل بتواند خود را جمع آوری و بازسازی نماید که آن هم حتی یک روز دوام نیاورد.

آنچه مسلم است این است که علیرغم خشم موجود در میان ایرانیان داخل و خارج کشور نسبت به جمهوری اسلامی و هر آنچه که صرفاً اسلامی است، ما نمی توانیم تمام نیروهای سیاسی منطقه خاورمیانه را به صرف اینکه «اسلامی» هستند و یا از طرف رژیم جمهوری اسلامی پشتیبانی می شوند، در یک طرف بریزیم، بلکه برای اینکه بتوانیم تحلیلی از شرایط وقت، مرحله به مرحله داشته باشیم، ضروری است که ماهیت نیروهای سیاسی فعال را از نظر طبقاتی و سیاسی بشناسیم.

ما در مقاله ای که در باره کشتار و نسل کشی فلسطینی ها بدست اسرائیل در «جمعی از گرایش سوسیالیسم انقلابی»¹ بیرون دادیم، تا حدودی ماهیت حماس در فلسطین را در گذشته و حال حاضر تشریح کردیم. در آن مقاله گفتیم که تأسیس جریانی به نام حماس در فلسطین طرحی آمریکایی و پیاده شده بدست اسرائیل بود تا «سازمان آزادی بخش فلسطین» که نیرویی انقلابی و پر قدرت بود را ساقط نماید. با متلاشی شدن این سازمان، برخی رهبران و اعضای آن که جان سالم در بردند، به لبنان پناهنده شدند. حماس با سیاست های مامشات جویانه خود، در حقیقت شرایط را برای رشد و گسترش ارضی و سیاسی اسرائیل در فلسطین ایجاد نمود. این را هم اضافه کردیم که البته حماس امروز، با حماسی که ابتدا در 10 دسامبر 1987 آغاز به فعالیت کرد،

¹ jangafruzi.pdf

خیلی فرق دارد. با گسترش اسرائیل و انواع شکنجه و ستمی که رژیم صهیونیستی بر مردم فلسطین طی این سال‌ها روا داشته، سبب گردید تا نیروهای جوان و مبارز فلسطینی که جز حماس، سازمان دیگری را برای مبارزه نداشتند، به این سازمان بپیوندند. لذا امروز نه رهبری حماس یا عناصری چون محمود عباس، بلکه نیروهای مردمی تحت ستم فلسطینی در این سازمان عملاً فعال هستند و با نیروهای اسرائیلی مقابله می‌کنند. ناگفته نماند که اضافه بر حماس جوانان مبارز فلسطینی در گروه‌های کوچک و جدا از حماس نیز در حال جنگ‌های چریکی با اسرائیل هستند.

آن تعداد از رهبران و اعضای سازمان آزادی بخش فلسطین هم که امروز در لبنان هنوز زنده اند، فعالیت سیاسی خود را به مطالعات و بحث‌های بین خود محدود کرده و حتی در لبنان هم به فعالیت ادامه ندادند. سازمان آزادی بخش فلسطین سازمانی انقلابی و کمونیست بود و مثل همه جریانات چپی در سراسر جهان، بعد از فروپاشی شوروی به انزوا گروید و اهداف انقلابی آنان در فلسطین و لبنان به دست فراموشی سپرده شد.

از طرف دیگر، رشد اسلام در آن سال‌ها تنها در ایران به وقوع نپیوست، بلکه جوی بود که با برنامه و پروپاگاندای آمریکا و عواملش در کشورهای اسلامی رشد کرد و بر نیروهای انقلابی آنها تأثیر گذاشت. از اینرو، این چیز عجیبی نیست که نیروهای مبارز لبنانی، اسلامی بوده و خود را گروه «حزب الله» می‌خوانند. این گروه اما امروز با حمایت مالی دائمی از جانب رژیم ایران در جامعه قدرت گرفته، تبدیل به یک وزنه سیاسی-نظامی شده است. حزب الله لبنان اگر

چه در جامعه لبنان هنوز به حقوق دموکراتیک مردم حمله نکرده و از نظر ماهیت سیاسی با رژیم ایران یکی نیست و همواره در راه حفظ استقلال لبنان در برابر حملات اسرائیل مبارزه کرده است، اما این را نمی‌شود نادیده گرفت که اگر حزب الله لبنان دارای ماهیتی انقلابی بود و خواهان دستیابی به انقلاب سوسیالیستی در لبنان و منطقه می‌بود، رژیم جمهوری اسلامی ایران از آن نه تنها حمایت نمی‌کرد که تبدیل به اول دشمن رژیم ایران می‌شد. پس صرف همکاری مالی و نظامی ایران از حزب الله لبنان، این جریان را به یک فرقه بنیادگرا تبدیل می‌کند که هنوز فرصت و موقعیت پر و بال گرفتن پیدا نکرده، ولی در نهایت نمی‌تواند ماهیتی بهتر از رژیم ایران داشته باشد. اینکه حزب الله لبنان تا چه اندازه وجه مشترک در بنیادگرایی با جمهوری اسلامی ایران دارد را باید به آینده موکول کرده و دید. در حال حاضر این منافع سیاسی-اقتصادی مشترک بین حزب الله لبنان و رژیم جمهوری اسلامی که آنها را به هم نزدیک کرده است.

جوی جنگی بین ایران و اسرائیل

پذیرفتن استقرار یک نیروی نظامی صهیونیستی در منطقه توسط آمریکا، ریشه در خصالت جنگ طلبی و فرصت طلبی سرمایه مالی جهانی دارد که دستش از آستین آمریکا بیرون می‌آید. از اینرو، یهودیانی که تا کنون بر دولت اسرائیل حاکم بوده اند، نمایندگان بخش راست افراطی سرمایه داری جهانی هستند که با شعارهای نژادپرستانه و صهیونیستی و نیز استفاده از پروپاگاندا مذهبی، تبدیل به نیرویی فاشیستی در منطقه شده و طرفداران این دولتمردان صهیونیست در

اسرائیل و آمریکا، یهودیانی هستند که یا کاملاً شستشوی مغزی شده اند و یا یهودیان فرصت طلبی هستند که برای رفاه بیشتر خود، حاضرند نسل انسان های دیگری را بخشکانند.

نقش اسرائیل در منطقه نه تنها تصرف سرزمین های فلسطینی ها، به ویژه با نابودی نسل مردم فلسطین در نوار غزه بوده، بلکه برای ایجاد جو خصومت و زمینه سازی برای ایجاد جنگ در منطقه خاورمیانه هم بوده است. جالب اینجا است که دست نشانده های امپریالیزم در اسرائیل، نه تنها فلسطینی ها را «حیوانات کثیف»، «هیولاهای خطرناک» و «موجوداتی پست تر از خود» می دانند، بلکه این دید را نسبت به مردم تمام کشورهای عربی و در حقیقت مردم کشورهای منطقه روا می دارند که کشتن آنها «صواب» است. استفاده از این تاکتیک در شستشوی مغزی، خود گویای نقشه جنگ طلبانه، تجاوزگرانه و ویرانگرانه آمریکا برای خاورمیانه است.

از طرف دیگر هم نمی شود خودکامگی و اقتدارگرایی رهبران کشورهای خاورمیانه را فراموش کرد. اگر چه اغلب آنها دست نشانندگان امپریالیزم آمریکا هستند، اما از پس نشستن بر تخت قدرت حاکمیت، هر یک کوشش دارد تا موقعیت خود را تا حد ممکن حفظ کرده، بر تخت قدرت باقی بماند. لذا خود این عناصر دست نشانده هم در بازی سیاسی جداگانه ای با یکدیگر وارد میدان می شوند. لذا خیلی از مواقع دشمنی های بین دولت های منطقه خود، میدان را برای دخالت امپریالیزم جهت پیاده کردن سیاست اصلی اش باز می نماید. پس بدور از ذهن نیست که می بینیم آمریکا به هیچوجه در برقراری صلح در چنین شرایطی قدم بر نمی دارد، بلکه مثلاً در سازمان ملل، وقتی اکثر

کشورهای جهان رأی به آتش بس برای اسرائیل می دهند و خواهان مذاکره می شوند، تنها آمریکا و اسرائیل رأی منفی می دهند. سرمایه مالی جهانی حتی با پرداخت مالی هنگفت، با ایجاد گروهک های تروریستی به این گونه جنگ ها و جنگ های داخلی دامن می زند.

گفته می شود که نتانیاهو در اسرائیل خواهان گسترش جنگ در خاورمیانه با کمک نیروهای نظامی آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی است. برای نمونه، جنگ عراق و سرنگون کردن رژیم بعث و کشتن صدام حسین را فشار نتانیاهو بر آمریکا می دانند. در حالی که این درست است که نتانیاهو در کنگره آمریکا سخنرانی کرد و خواهان حمله و سرنگون کردن رژیم صدام حسین شد، اما آبخور نظرات سیاسی نتانیاهو، حزب فاشیستی و صهیونیستی او در اسرائیل نیست، بلکه همان جناح راست افراطی و تشکیلات لابی گر این جناح در کنگره آمریکا است که از زبان نتانیاهو بازگو می شود. در این رابطه، ایران مستثنا از سایر کشورهای منطقه خاورمیانه نمی باشد.

خمینی از بدو قدرت گیری بارها مدعی بود که جمهوری اسلامی ریشه اسرائیل را در منطقه برخواهد انداخت. بعد از او نیز خامنه ای بارها در گذشته بر این سیاست تکیه کرده است. دشمنی جمهوری اسلامی با اسرائیل هم یکی از همان اختلافات بر سر قدرت است. جمهوری اسلامی طی این 46 سال خواهان ایجاد امپراطوری اسلامی بوده که نه تنها چتر اقتدارگرایی خود را علاوه بر ایران که در خاورمیانه بر آسمان کشورهای منطقه مثل فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، یمن گسترده، بلکه بر کشورهای آفریقایی هم نفوذ کرده است. در حالی که گسترش جنگ طلبی اسرائیل در منطقه را دولت سرمایه داری

آمریکا از جیب مردم فقیر و گرسنه ایالات متحده تأمین می کند، امپراطوری اسلامی رژیم ایران را دولت خامنه ای با تورم کمرشکن، از سفره خالی مردم تحت ستم ایران فراهم می سازد.

حال سؤال این است که آیا واقعاً بین اسرائیل و ایران جنگ مستقیم در خواهد گرفت؟ طبیعتاً هیچ کس نمی تواند به یقین و صد در صد جواب بدهد و یا اینکه تاریخ شروع آن را مشخص کند. اما آنچه مسلم است، این است که نتانیاها و حزبی که به آن در اسرائیل تعلق دارد، بشدت خواهان جنگ در منطقه و ایران هستند، زیرا دوام حیات سیاسی نتانیاها ادامه سرکوب فلسطینیان و گسترش جنگ است. اما ایران از نظر جغرافیایی، دارای موقعیت بسیار حساسی در خلیج فارس و تنگه هرمز و نیز آبهای منطقه است. به اقرار مقامات دولتی آمریکا، در صورت آغاز جنگ با ایران، در فعالیت و رفت و آمد کشتی ها از این منطقه اختلال ایجاد خواهد شد و از آنجایی که این آبها در واقع نبض اقتصاد کل سرمایه داری جهان می باشند، جنگ در این منطقه در واقع بازی با مرگ اقتصادی سرمایه داری گلوبالیزه شده است. از این جهت است که در آمریکا دو نظریه در مورد جنگ با ایران وجود دارد: یکی نظریه راست افراطی که خواهان جنگ است و دیگری نظریه مدارا کردن با ایران و حفظ گزینه جنگ به عنوان آخرین حربه. از اینرو، آمریکا در حال حاضر بزرگترین سکوی پرواز هواپیماهای جنگی خود را در نزدیکی دریای مکران که به تنگه هرمز متصل است، مستقر کرده است. تنگه هرمز از دریای مکران به آبهای آزاد متصل است.

البته آمریکا در حال حاضر با کمبود سلاح های نظامی هم روبرو است، زیرا کلیه امکانات خود و سایر کشورهای ناتو را در اختیار

جنگ اوکراین و بعد هم در اختیار اسرائیل قرار داده است. اما این امر، مانع بروز هیچ جنگی نمی‌شود. ابزار لازم را با سرعت هر چه بیشتر می‌توان ساخت و در این کار از کشورهای اروپایی و عضو ناتو کمک گرفت. این امر، اتفاقاً کمک بزرگی به بالا رفتن ارزش سهام شرکت‌های اسلحه‌سازی دارد که خود یکی از ارکان ایجاد جنگ است.

در گزارش‌ها آمده که ترامپ پس از پیروزی در انتخابات در باره ایران به اسرائیل گفته «منابع نفتی را بزن و کار را یکسره کن!» این دقیقاً یکی از سیاست‌های جناح راست افراطی درون حاکمیت آمریکا است. زیرا استخراج نفت بزرگترین منبع درآمد رژیم جمهوری اسلامی است و ایران مجبور می‌شود در برابر این حمله بایستد. اسرائیل هم در شرایط نظامی کنونی نمی‌تواند به تنهایی «کار را تمام کند» و در نتیجه آمریکا نیز از جنوب ایران، مجبور به شرکت در جنگ خواهد شد و منطقه خلیج فارس بویژه تنگه هرمز بسته می‌شود و این امر همان گونه که در بالا آمد، ضربه بزرگی به اقتصاد اروپا و آمریکا وارد می‌آورد و باعث فروپاشی اقتصادی در سطح اروپا و آمریکا می‌گردد. حالا در چه مرحله‌ای این امر موجب شروع جنگ جهانی سوم گردد، باید منتظر شد و دید. ناگفته نماند که در خبرهای 11 نوامبر 2024 آمده که موشک‌هایی که از ایران به لبنان فرستاده شده (آیا ساخت ایران هستند یا نه روشن نیست)، در روزهای اخیر کار ارتش اسرائیل را به بیان ترامپ «تمام کرده» و ترامپ و همپالکی‌هایش اکنون نمی‌دانند برای اسرائیل چکار کنند! لذا به نظر می‌رسد که نه برای ایران ضرورت دارد که مستقیماً به اسرائیل حمله کند و نه اسرائیل دیگر توان مقابله نظامی دارد.

در این گیر و دار، جمهوری اسلامی هم در حال آماده کردن خود برای این جنگ است، ولی در باطن امیدوار است که جنگ مستقیمی با آمریکا در نگیرد. رژیم اگر چه همیشه شعار براندازی اسرائیل را داده، اما از نظر اقتصادی در موقعیتی نیست که با آمریکا درگیر شود. در روز 11 نوامبر 2024 باز در خبرها دیدیم که ایران نیز توان وارد شدن به جنگ را ندارد، زیرا دیگر حتی توان خرید بنزین برای مردم را از دست داده است. این رژیم، کشور را تا آنجا غارت کرده که دیگر چیزی برای فروش و معامله ندارد.

به نظر من، جنگ با آمریکا برای رژیم بسیار سنگین تمام خواهد شد و آن را از اقتداری که در سطح کشورهای اسلامی کسب کرده پایین خواهد کشید. این البته جدا از میزان کشتار و تخریبی است که گریبان مردم ستمدیده ی ما را می گیرد. همان گونه که در بالا آمد، این جنگ می تواند دامنه گسترده ای بیابید و به جنگ جهانی سوم با سلاح های اتمی منجر گردد که عاقبت آن بر هیچ کس پوشیده نیست.

به این دلیل، من واقعاً نمی توانم منطق کسانی که خواهان حمله اسرائیل/آمریکا به ایران هستند را درک کنم. چطور فکر می کنند که در چنین صورتی دست به ایران نمی خورد و فقط و فقط رژیم سرنگون می گردد! یا اینکه کنار گود نشسته اند و می گوید لنگش کن؟! به ویژه در صورت بکارگیری سلاح های هسته ای، چه بسا ایرانی بر جای نماند؛ چه بسا منطقه دیگر اصلاً قابل زیست نباشد!

نقش آمریکا در همه این حوادث در خاور میانه و برنامه‌های سیاست جهانی سرمایه مالی جهانی در این مقطع از تاریخ سرمایه‌داری

همان گونه که در طول این نوشته اشاره کرده ام، آنچه که به سر مردم ایران، مردم خاورمیانه و مردم جهان دارد می‌آید، بدست آمریکا و نتیجه برنامه‌های طولانی-مدت سرمایه مالی گلوبالیزه است. سرمایه مالی جهانی با استفاده از دولت‌های امپریالیستی خود، نه تنها در خاورمیانه که در نقاط مختلف جهان در حال آماده کردن جو جنگی است.

با نگاهی به جنگ اوکراین تا کنون، می‌بینیم که برنامه از اوایل دهه 2000 ریخته شده بود. بالاخره در سال 2014، آمریکا با کودتا بر ضد حکومت وقت حاکم، آن را برانداخته و نئونازی‌های آلمان، لهستان و اوکراین را به قدرت رسانده و یک کم‌دین طماع و جاه طلبی را [زلنسکی] هم در رأس حکومت نئونازیست‌ها گذاشت تا ظاهر امر را قابل قبول نماید و وجهه مردمی به او بدهد.² پس از روی کار آمدن نئونازیست‌ها، بمباران مناطق روسی نشین اوکراین شروع شد و این خط قرمزی برای روسیه بود که وارد جنگ گردید. قصد از این کشتار مردم روسی تبار اوکراین هشدار به روسیه بود و پوتین هم کاملاً متوجه شد. اما تا امروز و با تمام کشتاری که از مردم بیگناه اوکراین انجام گرفته و با وجود 43 میلیارد دلاری که تنها برای آمریکا خرج برداشته، سرمایه مالی جهانی در این نقشه خود، گامی به جلو نبرده است. تنها

² [Ukrain.pdf](#)

نتیجه ای که تا کنون گرفته شده، این است که رژیم حاکم بر اوکراین نوکر دست به سینه آمریکا گشته و نیروهای فاشسیت نئونازیست حاکم بر این کشور، تجربه مستقیم جنگی را تجربه کردند و در خانه‌ی روسیه لم داده اند. کار اوکراین تمام است؛ روسیه در این جنگ پیروز شد. اما بایستن حاضر نشد، پایان جنگ را اعلام کرده و به توافقاتی با روسیه برسد. لذا با باقی ماندن در اوکراین، ضمن سلطه بر منابع آن کشور و در عین حال همواره مانند دشمنی در خانه روسیه نشستن ادامه دارد، تا نقشه بعدی را عملی گرداند. این یک ماه و چند روزی که از حکومت بایستن مانده، تنها مدت زمانی که بایستن می تواند از شکست خود در اوکراین جلوگیری کند. او قصد آوردن ارتش ناتو به اوکراین را برای حمله بزرگ دارد. ترامپ البته گفته است که نمی خواهد جنگ اوکراین را ادامه دهد، اما روی حرف او نمی شود حساب باز کرد. باید منتظر شد و دید که عملاً چه پیش می آید.

این طریق عملکرد آمریکا بی سابقه نیست. آمریکا پس از شکست در سوریه هم جنگ را خاتمه داد، اما سربازان آمریکایی همواره مناطق نفتی سوریه را در اشغال دارند (و امروز در پی تشدید جو جنگی در لبنان به پایتخت سوریه هم حمله کرده اند). ترامپ پس از پیروزی در انتخابات 2024، در مصاحبه ای با افتخار گفت که «ما از سوریه بیرون نیامدیم. چرا بیرون بیاییم؟! اکنون تمام مناطق نفتی سوریه دست ما است و سربازان ما از این مناطق محافظت می کنند. تمام نفت سوریه در دست ما است». سوریه البته تنها نمونه نیست و آمریکا در عراق و افغانستان هم به همین ترتیب عمل کرده است. آمریکا در عراق همواره پایگاه های نظامی خود را حفظ نموده و در افغانستان کلیه منابع کمیاب

زیرزمینی افغانستان را در تصرف داشته و مشغول به استخراج است و اگر فردی اهل افغانستان به این مناطق نزدیک گردد، مورد شلیک گلوله قرار می‌گیرد. آمریکا لیبی را به شکلی از هم پاشید که اکنون به عهد برده داری در بازار در آمده است.

به همین ترتیب، اطلاعاتی که تا کنون از شروع کشتار و نسل‌کشی در فلسطین رو شده، حاکی از آن است که این برنامه سرمایه‌مالی گلوبالیزه و با آگاهی کامل و هدایت آمریکا انجام گرفت. یعنی از مدارکی که بیرون آمده باید این طور ارزیابی کرد که حمله حماس به اسرائیل با برنامه و اطلاع قبلی اسرائیل انجام گرفت. هنوز مشخص نیست که چه کسی و بر چه اساسی توانست نیروهای رده پایین حماس را تشویق به این حمله بکند، اما این نکته به اندازه اینکه اسرائیل از این حمله آگاهی داشته و با آمادگی کامل در این حمله شرکت نمود، اهمیت ندارد و خود جای مکث دارد. مدارک بیرون آمده گویای این است که اسرائیل برای کشتار هر چه بیشتر و خونین کردن این حمله به حماس کمک کرده و اسرائیلی‌های بسیاری را با ضرب گلوله به کشتن داده است. حتی اسرائیلی‌هایی را که حماس گروگان گرفته بوده را با گلوله از پشت کشته است. یعنی میزان کشتار اسرائیلی‌هایی را که حماس توان از بین بردنشان را نداشت، خود دولت اسرائیل کشت تا وضعیت را به حالت جنگی درآورد. همه این طراحی‌ها برای کشتار یا بیرون راندن فلسطینی‌ها بود، زیرا با پایان دادن به هر آنچه باقیمانده فلسطینی‌ها بود، موقعیتی فراهم می‌شد تا اسرائیل کل سرزمین فلسطین را تصرف کند و بتواند حمله به لبنان را آغاز نماید. نکاتی که اینجا آورده می‌شود، به

هیچوجه جزو اسرار نیست و به راحتی می شود در مدیای مانند اینترنت، یوتیوب و غیره یافت.

حمله های هوایی پراکنده، کشتن عوامل رژیم ایران در لبنان و در ایران کشتن هائیه و در لبنان کشتن نصرالله رهبر وقت حزب الله لبنان و... جملگی برای ایجاد جو جنگی جهت با خاک یکسان کردن فلسطین، لبنان، سوریه و ایران است. حمله های هوایی اسرائیل به ایران و ایران به اسرائیلی در کل با توافق آمریکا صورت گرفت. به چه جایی حمله گردد و چطور زده شود، تمرینی برای ایجاد شرایط جنگی بود.

اکنون نیز شروع جنگ دوباره با سوریه بخشی از برنامه آمریکا برای خاورمیانه است. بشار اسد باید برود، زیرا او یکی از متحدان پوتین است. گروهک های جدیدی که از باقیمانده های داعش هستند، با پول های کلان از طرف آمریکا شکل گرفته اند و در سوریه مشغول به تصرف مناطق مختلف می باشند. واضح است که برنامه امپریالیزم آمریکا، از یک طرف حمله ی ناتو از اوکراین به روسیه است و از طرف دیگر خنثی کردن نیروهای منطقه خاورمیانه طرفدار روسیه. شکست آمریکا در سوریه بار اول، به دلیل دخالت روسیه اتفاق افتاد. حال اگر روسیه خود با ناتو درگیر باشد، شاید دیگر کار بشار اسد را بشود یکسره کرد. این سیاست البته می تواند اثر معکوس داشته باشد. یعنی روسیه با داشتن تکنولوژی بسیار جدید که می گوید هرگز در گذشته به کار نبرده، بتواند هم با ناتو مبارزه کند و هم در خاورمیانه که این خود، زمینه است برای شروع جنگ جهانی سوم. شروع جنگ در سوریه نقداً با شرکت اسرائیل، ترکیه، فاشیست های اوکراین و حضور ناتو از طرف آمریکا انجام گرفته و در مقابل، روسیه، ایران و حزب الله

لبنان قرار دارند. اگر این زمینه ای برای با خاک یکسان کردن خاورمیانه و شروع جنگ جهانی نباشد، پس برای چیست؟

این گسترش جنگ در خاورمیانه، تنها به کشتار مردم و نابودی این کشورها (حتی روسیه) منتهی می شود؛ کلیه زیرساختارهای اقتصادی و تمدن شهری از بین می رود و این کشورها را قرن ها به عقب رانده می راند. در ایران هم همان طور که در بالا آمد، اگر خامنه ای و ولایت فقیه اش مجبور به رفتن بشوند، نیروهای دیگر رژیم مانند سپاه آماده گرفتن قدرت بوده و جو دیکتاتوری را با شدت بیشتری حفظ خواهند کرد و مانند افغانستان، عراق، لیبی و سوریه، در ایران نیز دیگر مجلس و قانون اساسی یا نظامی به این گونه باقی نخواهد ماند و مدنیت برچیده می شود و دیکتاتوری ناب اسلامی بادیه نشینی مثل اکنون در افغانستان حاکم خواهد گشت و یا خیلی خوش شانس باشیم شرابیطی مثل عراق پیدا خواهیم کرد که یک مجلس سمبلیک باقی بماند.

با نابود کردن کشورهای منطقه خاورمیانه، سرمایه مالی جهانی که گردانندگان فوق العاده ثروتمند و میلیاردی های ناب هستند، می توانند ذخایر ثروت ملی این کشورها را در زمان حال و آینده مستقیماً به غارت ببرند. یک دلیل دیگر برای ایجاد جنگ، کشتار توده های میلیونی مردم جوامع است که امروزه تبدیل به معضلی برای سرمایه داری شده است. کشتار جمعی و میلیونی توده های کشورهای پیرامونی از معضل مهاجرت آنان به اروپا و آمریکا می کاهد و نیز از به پاخاستن آنان برای انقلاب و گرفتن حقشان جلوگیری می کند. سرمایه مالی جهانی، این هدف را در باره توده مردم اروپا و آمریکا نیز دنبال می کند: عمداً فراگیر کردن ویروس کرونا یکی از نمونه های بارز کاهش جمعیت در

اروپا و آمریکا علاوه بر سایر کشورهای جهان بود. کاهش جمعیت در اروپا و آمریکا، به ویژه از میان اقشار فقیر و کم درآمد، از هزینه های بودجه دولت های سرمایه داری می کاهد. از این گذشته، بخش های بسیاری از صنایع پزشکی و درمانی با واگیر شدن کرونا سودهای نجومی بردند و این جدا از سودهای سر به فلک کشیده سرمایه داران کلان کارخانجات داروسازی بود که واکسن ها را برای به اصطلاح جلوگیری از شیوع کرونا ساختند. واکسن هایی که نه تنها کمک به جلوگیری از شیوع این ویروس نکرد، بلکه جمعیت زیادی بر اثر این واکسن ها یا مردند و یا آسیب بیولوژیکی و درازمدت دیدند که خود کمک به کوتاه کردن عمرشان می شد.³

از اینرو می خواهیم به این نتیجه برسیم که امروز سرمایه مالی گلوبالیزه که گردانندگان بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و ... هستند، نمی توانند با برنامه ریزی های طولانی-مدت و در زمینه های مختلف بکوشند این سیستم را حفظ کنند، بلکه باید با ایجاد جنگ به حیات خود ادامه دهند. از این جهت است که جلوتر گفتم که وضعیت سیاسی خاورمیانه مختص خاورمیانه نیست و در نقاط دیگر جهان هم به اشکال متفاوت ادامه دارد و نیز وضعیت سیاسی-اقتصادی-اجتماعی ایران خاص ایران نیست و در کشورهای دیگر جهان نیز به انواع گوناگون ادامه داشته است، مانند وضعیت تروریستی و کشتار داخلی در سودان و یا کشور آفریقایی کنگو (که وضعیت کاملاً مانند فلسطین را پیدا کرده اند) و کشتارها تماماً با سرمایه های مالی سرمایه داری گلوبالیزه شده تأمین می گردد.

³ nashr.de/musik/sazemanMelal.mp4

علاوه بر این، اکنون مدت ها است که شاهد تحریکات آشکار آمریکا در تایوان هستیم تا مانند اوکراین که روسیه را به جنگ واداشت، چین را وارد جنگ بکند. مسئله به این یک مرحله هم محدود نیست. آمریکا با ریختن پول در هاییتی (مانند روشی که در لیبی بکار برد)، مدتی است در آن کشور به اصطلاح جنگ داخلی راه انداخته است. این عمل طبیعتاً وضعیت داخلی آن کشور را از هم پاشیده و پروپاگاندای آمریکا را جا انداخته است که در هاییتی جنگ داخلی براه است و البته حضور آمریکا در آن کشور برای «حفظ دموکراسی» است. در حالی که گزارشگر و تحلیل سیاسی آن کشور در گزارشی می گفت که در هاییتی هیچ جنگ داخلی ای در راه نبود تا زمانی که آمریکا با پول گروه های تروریستی را وارد جدال با یکدیگر کرده، کشور را به جوی نابود کننده کشیده است تا خود بتواند در بخشی از خاک آن کشور بزرگ ترین پایگاه نظامی را برای مقابله با چین و آسیای دور در جنگ احتمالی در آن منطقه بر پا نماید.

همه به خوبی آگاه هستیم که در ذات سیستم سرمایه داری، بوجود آمدن بحران های ساختاری امری طبیعی است. به عبارت دیگر، سرمایه داران حتی اگر بدون هیچ گونه مانعی دائماً سود ببرند و به مشکلی اجتماعی برخورد نکنند، باز هم در درازمدت و نهایتاً به بن بست چه باید کرد برخورد می کنند، زیرا دائماً باید بدنبال فراهم آوردن شرایط اقتصادی ای باشند که افزایش سود داشته باشد، یعنی سود فردا باید از سود امروز بیشتر باشد. این در ذات خود، امری بسیار مشکل و اغلب غیر قابل حل است. جنگ اما نشان داده که به بهترین نحوی می تواند این مشکل را حل کند: جنگ برای اقتصاد سرمایه مالی جهانی، بهترین ابزار انباشت

سودهای کلان و طولانی-مدت است. در طول جنگ های درازمدت، نه تنها صنایع بسیار سودهای نجومی می برند، بلکه بازار بورس و سهام بیشترین رونق را پیدا می کند. از جهتی دیگر نیز میلیونها انسان بیگناه از کشورهای مورد تهاجم قرار گرفته، نابود می شوند و کشوری که با خاک یکسان شد، توان کمر راست کردن و نفس کشیدن ندارد، چه رسد به انقلاب! لذا همان طوری که در بالا آمد، براحتی می توان منابع زیرزمینی این کشورها را تصاحب کرد و دیگر بابت ربودن ثروت ملی این کشورها به آنها غرامتی پرداخت نکرد. در حال حاضر، حتی بازسازی این کشورها هم که بعد از جنگ جهانی دوم در اروپا انجام شد فعلاً ضروری نیست. به جای بازسازی این کشورها می تواند در سایر نقاط جهان جنگ راه انداخت و با نابود کردن و چپاول آنها علاوه بر سودهای باور نکردنی نجومی بر کل این کشورها سلطه کامل یافت.

پیروزی ترامپ در انتخابات 2024

پیروزی داند ترامپ بر کامالا هریس امری کاملاً قابل پیش بینی بود، زیرا سرمایه مالی گلوبالیزه در این مقطع از تاریخ به مرحله ای رسیده که نیازی به حفظ وجهه داخلی در کشورهای اروپایی و آمریکا ندارد. اکنون دیگر شرایط کاملاً آماده پیاده کردن فاشیسم نو در سطح بین المللی است و لذا مرحله سیاست های به اصطلاح حافظ منافع مردم در آمریکا که تاکتیک حزب دموکرات در انتخابات بود، کهنه شده و از دور خارج گشته است؛ سرمایه داری گلوبالیزه اکنون به مرحله تهاجم بین المللی خود رسیده و این بدان معنا است که نه تنها کشورهای جهان باید با آتش جنگ و کشتار روبرو گردند، بلکه توده های مردم فقیر و زحمتکش

کشورهای اروپایی و آمریکا نیز باید منتظر آمدن فاشیسم نو و برچیده شدن قانون اساسی و حقوق دموکراتیک به شکلی که از طریق پروپاگاندای سیاست های بورژوازی کشورشان به آنها تفهیم شده بود و فکر می کردند در «دموکراسی» بسر می برند، باشند.

این همه را در پیروزی ترامپ در انتخابات 2024 و سپس کاندیداهای کابینه ریاست جمهوری او دیده و می بینیم. ترامپ کاندیداهای مقام های مهم و تعیین کننده کابینه خود را تماماً با افراد شناخته شده ی نئوکان، مسیحیان متعصب و فوق العاده افراطی، صهیونیست ها، ملی گرایان افراطی، نژادپرستان و جنگ طلبانی می خواهد شکل بدهد که جملگی اهداف پلید جناح عقابها و نئوکان ها در پیاده کردن فاشیسم نو است. در میانشان تبهکارانی مانند مارکو روبیو کاندیدای وزیر امور خارجه است. هومن کاندیدای حفظ امنیت مرزی که قرار است مسئول بیرون راند میلیون ها مهاجر به اصطلاح غیرقانونی باشد و از آمدن کارتل های مواد مخدر از مرز مکزیک به آمریکا جلوگیری کند، خود یکی دیگر از تبهکاران است. شوهر خواهر او عملاً به دلیل عضویت در یکی از کارتل های مواد مخدر دستگیر و زندانی شده است. لذا براحتی می بینیم که دستگاه حکومت ترامپ قرار است به چه سویی در حرکت باشد. وضعیت بقدری خراب است که جمع زیادی از مردمی که به او رأی دادند، از کار خود پشیمانند. با وجود اینکه در صورت تأیید شدن این کاندیداها از طرف مجلس آمریکا، روی ماندگار بودن آنها در دستگاه ترامپ نمی شود حساب کرد، اما صرف انتخاب این گونه عناصر فاشیست گویای روندی است که سرمایه مالی گلوبالیزه خواهان پیش بردن است.

البته سوای این کاندیداها سیاست‌هایی که شخص ترامپ به شکل پراکنده اعلام کرده که می‌خواهد دنبال نکند، هم گفته‌ی بالا را تأیید می‌کند. ترامپ در یکی از سخنرانی‌های انتخاباتی خود گفت: «اگر شما همین یکبار بیایید و رأی بدهید و به من رأی بدهید، من به شما قول می‌دهم که کاری کنم که دیگر مجبور نشوید هر چهار سال بیایید و رأی بدهید. من قوانین را عوض می‌کنم و خودم می‌مانم و اصلاً یک سلطنت راه می‌اندازم تا شما از این کار راحت شوید!»

ایلان ماسک قرار است از حیف و میل شدن بودجه کشور جلوگیری کند. او برای مثال احتمالاً مسئول جمع کردن سبد تغذیه برای خانواده‌های کم درآمد و حتی برای قطع کمک هزینه به بازنشستگانی که درآمد بازنشستگی‌شان زیر خط فقر است اقدام خواهد کرد. جناح نئوکان‌ها و عقابها سال‌هاست که خواهان جمع شدن حقوق بازنشستگی و مزایای آن بوده‌اند. به احتمال قوی این نیز یکی از اقدامات خواهد بود. ترامپ در دوران انتخابات گفته بود که می‌خواهد، تغذیه مدارس را جمع کند. این در حالی است که بسیاری از خانواده‌های کم درآمد، متکی به آن یک وعده غذایی هستند که کودکانشان در مدرسه می‌خورند. اکنون اما بعد از انتخابات گفته است که قصد دارد به طور کلی وزارت آموزش و پرورش را جمع کند! این البته بدان معنا است که تنها آنانی که توان مالی برای فرستادن فرزندان خود به مدارس خصوصی دارند، حق فرستادن فرزندانشان را به مراحل آموزشی پیدا می‌کنند. نمونه از این قبیل بسیار است، منظور اما در اینجا این است که نشان داده شود چگونه فاشیسم نو به در خانه توده‌های فقیر زحمتکش آمریکا رسیده است. حال اگر هم تمام این سیاست‌ها سریع به اجرا در

نیابند، هدف دنبال کردن این گونه سیاست های ریاضتی برای مردم فقیر و کم درآمد کارگر است. همه اینها البته نه به دلیلی بی پولی آمریکا است؛ دولت سرمایه داری آمریکا آنقدر دارد که وقتی پنتاگون تریلیون تریلیون دلار را گم می کند و یا نمی داند به چه کاری رفته (مانند زمانی که پنتاگون اعلام کرد 21 تریلیون دلار گم شده)، حتی زحمت تحقیق هم در باره اش به خود نمی دهد و موضوع را با سکوت به فراموشی می سپارد، دولت نمی تواند فقیر باشد. اما فشار اقتصادی آوردن به طبقه فقیر و تحت ستم، ابزار کارایی است برای به زانو درآوردن این طبقه.

در سیاست خارجی نیز ترامپ فرق چندانی با بایدن ندارد. او در طول انتخابات گفت که اسرائیل باید کار فلسطین را یکسره کند. کاندیداهای دستگاه حکومتی او اکثراً خواهان حمله مستقیم آمریکا به ایرانند. ترامپ ممکن است جنگ شکسته خورده آمریکا در اوکراین را متوقف کند، اما از طرف دیگر خواهان تشدید حمله های اقتصادی و سیاسی به چین است. تبلیغات دروغین و پروپاگاندای مدیای امپریالیستی بر ضد چین با قدرت تمام در جریان است. یکی از دروغ های بزرگ ترامپ این است که چین سبب خراب شدن وضعیت اقتصادی آمریکا گردیده و سرمایه های آمریکایی را به کشور خود کشانده است. در حالی که این سرمایه داران آمریکایی بودند که سرمایه های خود را به چین انتقال دادند تا با پرداخت دستمزد بسیار نازل و پرداخت نکردن مزایای کاری به کارگران، بتوانند به سودهای کلان خود بیافزایند.

چین این سرمایه داران را وادار به این کار نکرد، بلکه سرمایه داران با دولت چین کنار آمدند تا سرمایه های خود را به آن کشور انتقال دهند. یکی از آنها که همه می شناسد، استیو جابز صاحب اپل بود که تلفن های

آی فون را هم در چین ساخت و کارگران چینی را به بردگی شبانه روزی برای دریافت یکصدم دستمزدی که باید در آمریکا پرداخت می‌کرد، واداشت. بطوری که در اطراف کارخانجات تولیدی اپل تور کشیدند که اگر کارگری بر اثر شدت خستگی مفرط خود را از ساختمان به پایین پرت کرد، جان خود را از دست ندهد. اکنون می‌گویند این دولت کمونیست چین بوده که سرمایه‌های آمریکایی را از چنگ آمریکاییان ربوده و با آن توانسته از نظر اقتصادی، صنعتی، تکنولوژیکی و غیره پیشرفت کند. مارکو روبیو می‌گوید که چین کمونیست خطر بزرگی برای شکوفایی کشور آمریکا است؛ خطر بزرگی از همه جهت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شود.

اغلب کشورهای اروپایی نیز در همین مسیر حرکت نئوفاشیسم در آمریکا در حرکت اند، زیرا سرمایه‌های گلوبالیزه شده، خواهان پیاده کردن فاشیسم در سطح کشورهای اروپایی هم هست. یکی از کشورهای اروپایی که در طول سال‌های اخیر به سرعت رو به سقوط اقتصادی رفته، کشور آلمان است. آلمان که در گذشته یکی از بزرگترین کشورهای صنعتی اروپا بود، در طول پیاده شدن سیاست‌های جهانی نئولیبرال دو دهه گذشته، نه تنها این جایگاه را از دست داده، بلکه آن را در سقوطی صنعتی و تکنولوژیکی فرو برده که نتیجه آن به فقر کشیده شدن طبقه متوسط و زیر خط فقر رفتن آلمان گردید. اکنون نیز سیاست‌های فاشیستی آمریکا مستقیماً بر آلمان پیاده شده و در دوران حکومت ترامپ شدت هم پیدا خواهد کرد. برای نمونه قرار است، آلمان مخارج بازسازی اوکراین را به شکل کامل به عهده بگیرد (البته اگر جنگ ادامه پیدا نکند). لذا نیروهای فاشیستی در آلمان امروز دارند

نهایت کوشش خود را در جهت قدرت گرفتن هر چه بیشتر در پارلمان آن کشور، به منظور گرفتن کنترل پارلمان جهت پیاده کردن سیاست‌های فاشیستی سرمایه‌داری جهانی ولو اینکه چند سالی به طول انجامد، می‌کنند. به این ترتیب، فاشیزم نو می‌تواند فعالیت و کارکردی همگون و متحد بین اروپا و آمریکا ایجاد نماید.

امپریالیزم آمریکا از یک جهت دیگر هم فعال است و آن ایجاد جو مساعد برای درگیری با کشورهایی مانند کوبا، ونزوئلا و کشورهای است که تا کنون در مقابل سیاست تهاجمی آمریکا مانند تحریم، کودتا و جنگ ایستاده و کمر خم نکرده اند. آمریکا به دنبال متلاشی کردن قدرت سیاسی این کشورها است تا آنها را به هر شکلی شده در سطح بین‌المللی خنثی نماید، زیرا این گونه کشورها در حال حاضر یا به طرف «بریکز» کشیده شده و یا کشیده خواهد شد.

جنگ‌های امپریالیستی در سطح بین‌المللی، در مقابله با

موفقیت گروه «بریکز» و افت دلار

امروز دیگر کسی نیست که از شکل‌گیری همکاری میان کشورهای روسیه، چین، برزیل، هند و آفریقای جنوبی (یا بریکز) اطلاعی نداشته باشد. این کشورها با طرح‌های خود توانسته‌اند، حدود 23 کشور جهان را که عمدتاً به «گلوبال جنوبی» معروف هستند، جذب طرح‌های خود نمایند و بیش از 43 کشور هم خواهان پیوستن به بریکز هستند. یکی از اهداف بزرگ این گروه، کنار گذاشتن دلار به عنوان ارز بین‌المللی برای تجارت بین صنایع بزرگ کشورهای جهان است. به اقرار مقامات مطلع و تحلیل‌گران بورژوازی، بریکز موفق شده طرح بانکی ای

بریزد که بر اساس آن کشورهای عضو بریکز می توانند با استفاده از پول خود با یکدیگر معامله کنند (این البته تا زمانی است که پول بریکز شکل گرفته و امکان تبادل داشته باشد). این امر، سبب افت ارزش دلار در بازار بین المللی شده است که نهایتاً بر روی هژمونی اقتصاد سرمایه مالی جهانی که در کشورهای صنعتی غربی لانه دارد، تأثیر وخیم خواهد داشت. از دست دادن هژمونی دلار در بازار جهانی، در حقیقت برابر است با سقوط امپراطوری سرمایه مالی گلوبالیزه! از اینرو است که جنگ با روسیه، ایران، چین اکنون در رأس برنامه های ترامپ قرار دارد.

البته این بدان معنا نیست که این برنامه های جنگی همه قابل اجرا و نتیجه بخش باشد. اینکه برنامه های سرمایه مالی جهانی به چه سویی می رود، تنها منوط به تصمیمات کشورهای امپریالیستی نیست، بلکه اینکه کشورهای «گلوبال جنوب» در دفاع از یکدیگر چگونه عمل خواهند کرد، در نتیجه نهایی تعیین کننده تر است.

جمع بندی و نتیجه گیری

در جمع بندی، بسیار کوتاه می خواهم بگویم که مسئله هژمونی دلار در بازارهای جهانی امری حیاتی و مهم ترین مسئله بشمار می آید. آمریکا برای حفظ هژمونی اقتصادی و سیاسی سرمایه مالی گلوبالیزه، حاضر است حتی به اسلحه اتمی و بمباران هستی هم روی بیاورد و در این مسیر حتی اگر کشور اروپایی ای هم باشد که نخواهد تا آن حد جلو برود، آمریکا آن کشور را به طوری به زانو در می آورد که مجبور به قبول و باقیماندن در ناتو شود.

از دید من اما تنها مهم، اول جان و بعد امکانات توده های مردم فقیر و بیگناهی که در این جنگ ها نابود شده و یا همه چیز خود را از دست می دهند است. من زیاد به سرنوشت سرمایه داری در این بخش اهمیت نمی دهم. از دید من، چنانچه آمریکا (با اسرائیل یا بدون اسرائیل) بخواهد به ایران حمله کند، تنها برای ایران گران تمام نمی شود، بلکه همانطوری که اشاره شد منطقه خلیج فارس و تنگه هرمز بسته خواهد شد و از آنجایی که این منطقه نبض اقتصادی تمام کشورهای جهان است، وضعیت اقتصادی تمام کشورها دنیا به هم خواهد ریخت. حال اگر فرض را بر این بگذاریم که آمریکا بتواند با نیروهای خود، آب های جنوب را کنترل کند تا به رفت و آمد کشتی های بین المللی لطمه چندانی نخورد. به احتمال قوی، چین در این میان آسیب اقتصادی خواهد دید، زیرا تحویل نفت از ایران و عربستان سعودی برایش بسیار مشکل یا غیرممکن خواهد شد. لذا هیچ بعید نیست که در دفاع از ایران دخالت کند. روسیه هم تا کنون، از نظر نظامی به ایران کمک کرده است. به این ترتیب، این جو جنگی، می تواند جو داخل کشور را به نفع نیروهای انقلابی تغییر دهد و شرایطی را پیش بیاورد که نیروهای کمونیست و سوسیالیست انقلابی بتوانند تشکیلات مخفی خود را سازماندهی کرده و انقلاب سوسیالیستی را هم در جهت کوتاه کردن دست کشورهای امپریالیستی از ایران سازماندهی نموده و هم کل رژیم جمهوری اسلامی را با سیستم سرمایه داری در ایران سرنگون نمایند.

نکته اساسی و حائز اهمیت بیشتر در اینجا این خواهد بود که نیروهای انقلابی ما در ضمن سازماندهی برای این جنگ، دارای برنامه ای روشن برای رفتن به سوی انقلاب سوسیالیستی باشند تا هیچ کشور

سرمایه داری دیگری فرصت نیابد تا عوامل خود را پس از جمهوری اسلامی سوار انقلاب نماید.

سارا قاضی

1 دسامبر 2014

11 آذر 1403